



With thanks to **The Maurice Wohl Charitable Foundation** for their generous sponsorship of *Covenant & Conversation*. Maurice was a visionary philanthropist. Vivienne was a woman of the deepest humility. Together, they were a unique partnership of dedication and grace, for whom living was giving.

## عهد و گفتگو: درس هایی پیرامون راهبری ربای لرد جاناتان ساکس تفسیر هفتگی تورات

چیرگی بر شکست ها: وئرا

### Overcoming Setbacks: Vaera 5781

ابتدا رسالت موسی موفق به نظر می رسید. او می ترسید که مردم باورش نکنند، ولی خدا به او نشانه هایی برای اجرا داده بود و برادرش اهرن از جای او سخن می گفت. موسی "نشانه ها را در برابر دیدگان مردم اجراکرد و آنها باور آوردند. و وقتی شنیدند که خدا به آنها عنایت دارد و فلاکت آنها را دیده است، سجده نموده، دعاکردند." (خروج ۳۱-۳۰: ۴)

اما سپس امور به راه خطا می روند و به همین روال ادامه می یابند. اولین بار که موسی نزد فرعون می رود فاجعه بار است. فرعون از بازشناسی خدای یگانه سر بازمی زند. او درخواست موسی را که بگذارد قوم را به صحرا ببرد، رد می کند. موسی زندگی را برای بنی اسرائیل دشوارتر می کند. آنها

همچنان باید همان تعداد خشت را بسازند، اما همچنین باید خودشان کاه را گردآوری کنند. مردم در مخالفت با موسی و اهرون می گویند: "خداوند شما را ببیند و قضاوت کند! شما ما را نزد فرعون و کارگزاران او منفور ساخته و شمشیری در کف آنها برای کشتن ما گذاشته اید." (خروج ۵:۲۱)

موسی و اهرون نزد فرعون می روند تا درخواست خود را تکرار کنند. آنها نشانه ای اجرا می کنند و عصایی را به مار بدل می سازند، اما نظر فرعون تغییر نمی کند. جادوگران فرعون همان کار را می کنند. سپس آنها نخستین ضربت را وارد می سازند، اما همچنان فرعون سرسختی می کند. او اجازه رفتن به بنی اسرائیل نمی دهد. همین وضعیت نه بار دیگر تکرار می شود. موسی هر کار که در قدرت اوست انجام می دهد، اما نتیجه ای نمی گیرد. بنی اسرائیل هنوز برده هستند.

ما فشاری که بر موسی وارد می شود را حس می کنیم. پس از اولین شکست و در پایان پاراشای هفته پیش نزد خدا به تلخی شکایت می کند: "خدایا چرا این قوم را دچار فلاکت کرده ای؟ آیا برای این مرا فرستادی؟ از زمانی که نزد فرعون رفتم و به نام تو سخن گفتم او بر این مردم عذاب روا داشته و تو به هیچ رو قوم خود را نجات نداده ای." (خروج ۲۲-۲۳: ۵)

در پاراشای این هفته، وئرا، با آنکه خدا به موسی اطمینان می دهد که سرانجام موفق خواهد شد، او پاسخ می دهد: "وقتی بنی اسرائیل به من گوش نمی دهند، چرا فرعون به من گوش بدهد که با لکنت زبان سخن می گویم؟" (خروج ۱۲: ۶).

در اینجا پیامی ماندگار نهفته است. رهبری حتی در بالاترین سطح خود اغلب با شکست همراه است. نخستین هنرمندان اکپرسیونیست می بایست نماشگاه های خود را با هزینه شخصی برگزار کنند، زیرا سالن های پاریس او را رد می کردند. نخستین اجرای قطعه "آیین بهار" استراوینسکی به شورش منجر شد و تماشاگران او را هو کردند. ون گوگ با آنکه برادرش در کار خرید و فروش آثار هنری بود، فقط یک نقاشی در زمان زندگی خود فروخت. گاندی در رویای خود برای متحد کردن مسلمانان و هندوها در قالب یک ملت شکست خورد. نلسون ماندلا به اتهام خیانت و به عنوان یک شورشی خشونت زا بیست و هفت سال در زندان به سر برد. وینستون چرچیل را در طول دهه سی

قرن بیستم، یک نیروی تمام شده می دانستند و حتی پس از رهبری قهرمانانه اش در دوران جنگ دوم جهانی، در انتخابات پس از جنگ رای نیاورد و از سیاست کنار رفت. قهرمانی قهرمانان را تنها وقتی به گذشته نگاه می کنیم، می فهمیم و شکست های بسیاری که آنها از سر گذراندند همچون سنگفرش های راه پیروزی دیده می شوند.

در بررسی پاراشای و بیه دیدیم که رهبران در هر قلمرویی، پایین یا بالا، مقدس یا دنیوی، نه با پیروزی های خود، بلکه با شکست های خود قضاوت می شوند. گاه آسان است که پیروز شویم. شرایط ممکن است مساعد باشند. فضای اقتصادی، سیاسی و شخصی می تواند مناسب باشد. وقتی رشد اقتصادی هست، بیشتر کار و کسب ها موفق می شوند. رهبر پیروز در اولین ماه های یک انتخابات سراسری، جذابیت پیروزی را در خود دارد. بیشتر ازدواج ها در سال نخست، با خوشحالی همراه هستند. در دوران های مساعد، پیروز شدن هیچ هنر خاصی نیست. سپس اوضاع تغییر می کند. سرانجام چنین می شود. این وقتی است که بسیاری از کار و کسب ها و سیاستمداران و ازدواج ها شکست می خورند. در چنین لحظه هایی شخصیت آدم ها به آزمون گذاشته می شود. انسان های بزرگ کسانی نیستند که هرگز شکست نمی خورند. بلکه کسانی هستند که از شکست ها سربلند بیرون می آیند، به راه خود ادامه می دهند، شکست را نمی پذیرند و هرگز دست نمی کشند و ناامید نمی شوند. آنها به تلاش خود ادامه می دهند. آنها از هر شکستی درس می گیرند. شکست را همچون تجربه ای برای درس گرفتن نگاه می کنند. و هر دست ردی به سینه آنها قویتر، عاقلتر و مصمم ترشان می کند. این همان حکایت زندگی موسی در دو پاراشای شموت و وئرا است.

جیم کولین یکی از بزرگترین نویسندگان در زمینه رهبری به خوبی این نکته را بیان می کند:

وجه تمایز انسان بزرگ با انسان فقط موفق در نبودن مشکلات نیست، بلکه در توانایی بقا پس از شکست ها و حتی فجایع بزرگ و بیرون آمدن حتی قویتر از قبل است... راه تاریکی با افراد سمجی آغاز می شود که اساسا ناتوان از تسلیم هستند. شکست سخت خوردن یک چیز است و دست کشیدن از ارزش ها و امیدهایی که مبارزه متوقف شده را با ارزش می

ساخت یک چیز دیگر. شکست بیشتر یک وضعیت ذهنی است تا یک وضعیت فیزیکی؛ موفقیت یعنی افتادن و سپس برخاستن دوباره و دوباره.<sup>1</sup>

ربی بیتساک هانتر نامه ای رسا به یکی از شاگردانش که در اثر شکست های پی در پی در آموزش تلمود ناامید شده بود، نوشت:

شکستی که بسیاری از ما دچار می شویم آنجاست که بر روی دستاوردهای بالای افراد بزرگ تمرکز می کنیم و به این می پردازیم که آنها در این یا آن زمینه چگونه موفق شده اند، اما ما از قلم می اندازیم که در درون خود چه جدال هایی داشته اند...

نتیجه این احساس این است که وقتی یک فرد بلندپرواز و پرشور با موانع روبه رو شده، می افتد و در می غلتد، خود را ناشایست برای "حضور در خانه خدا" می بیند (مزامیر ۹۲:۱۳)... با این حال دوست عزیزم بدان که روح تو نه در آرامش نیت خیر، بلکه در نبرد برای نیت خیر ریشه دارد... اصطلاح انگلیسی "نبردی را بباز ولی جنگ را برنده شو" اینجا به کار می رود. بیشک تا کنون شکست خورده و باز هم خواهی خورد و در بسیاری از نبردها ناتوان خواهی شد. اما به تو قول می دهم که پس از آن شکست ها با تاج های افتخار بر سرت از جنگ سربلند بیرون خواهی آمد. خردمندترین انسان ها گفته: "یک صدیق هفت بار می افتد اما دوباره برمی خیزد". (امثال سلیمان ۲۴:۱۶). افراد نادان گمان می کنند که منظور این ایه این است که فرد صدیق هفت بار می افتد و با این وجود برمی خیزد. اما خردمندان می دانند که عامل برخاستن دوباره فرد صدیق همین است که هفت بار افتاده است.<sup>2</sup>

---

<sup>1</sup> Jim Collins, *How the Mighty Fall: And Why Some Companies Never Give In* (New York, Harper Collins, 2009), 123.

<sup>2</sup> Rabbi Yitzhak Hutner, *Sefer Pachad Yitzchak: Iggerot u-Ketavim* (Gur Aryeh, 1981), no. 128, 217-18.

منظور هاتر این است که بزرگی بدون شکست به دست نمی آید. اوج هایی هست که نمی توانید بدون اینکه ابتدا به زمین بخورید به آنها برسید.

سال ها روی میز کارم گفته ای از کلون کولیج را نگه می داشتم که دوستی فرستاده بود که می دانست چه آسان می توان ناامید شد. می گوید:

هیچ چیز در این دنیا جای سخت کوشی را نمی گیرد. استعداد جای آنرا نمی گیرد: هیچ چیزی فراوانتر از آدم های با استعداد ناموفق نیست. نبوغ جای سخت کوشی را نمی گیرد: نابغه شناخته نشده یک اصطلاح است. تعلیم و تربیت جای آنرا نمی گیرد: دنیا پر است از آدم های تحصیلکرده بی مصرف. سخت کوشی و اراده راسخ به تنهایی همه قدرت ها را دارند.

به این گفته فقط می توانم بیفزایم: همراه کمک الهی. خدا هرگز ایمان خود به ما را از دست نمی دهد، حتی اگر گاهی ما ایمانمان به خود را از دست می دهیم.

بالاترین سرمشق در این زمینه موسی است که با وجود همه شکست هایی که در پاره‌های هفته پیش و این هفته ثبت شده، سرانجام به مردی تبدیل شد که درباره اش گفته می شود: او که در زمان وفاتش صد و بیست ساله بود، هنوز چشمانش بینایی کامل داشتند و نیرویش کاهش نیافته بود". (تثنیه ۳۴:۷)

شکست ها، تاخیرها و ناخشنودی ها رنج آور هستند. حتی موسی را به درد می آورند. پس اگر زمان هایی می رسد که ما نیز بسیار ناامید و بی روحیه شده ایم، مهم است به یاد بیاوریم که حتی بزرگترین افراد نیز شکست را تجربه کرده اند. آنچه آنها را بزرگ کرد این است که به راه خود ادامه دادند. جاده موفقیت از دشت های شکست های بسیاری عبور می کند. هیچ راه دیگری وجود ندارد.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



[www.RabbiSacks.org](http://www.RabbiSacks.org)     @RabbiSacks

The Office of Rabbi Sacks, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • [info@rabbisacks.org](mailto:info@rabbisacks.org)

© Rabbi Sacks • All rights reserved • The Office of Rabbi Sacks is supported by The Covenant & Conversation Trust